

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

کلام مرحوم آخوند در بیان ضابطه بین تعارض و تراحم

به دنبال مباحث گذشته در ضابطه‌ی بین تعارض و تراحم باید به برخی از عبارات مرحوم آخوند (قدس سره) در کفایه اشاره کنیم و بعد خودمان ضابطه‌ی را ارائه دهیم.

مرحوم آخوند عمدتاً در بحث اجتماع امر و نهی و در مقدمه‌ی هشتم در دو مقام ثبوت و اثبات، ملاک اجتماع امر و نهی و ملاک تعارض و تراحم را مطرح می‌کنند.

ملاک اجتماع امر و نهی در مقام ثبوت

از نظر بحث ثبوتی می‌فرمایند «أنه لا يكاد يكون من باب الاجتماع إلا إذا كان في كل واحد من متعلقي الإيجاب والتحریم مناط حكمه مطلقاً» اجتماع امر و نهی جایی است که ملاک حکم امر و نهی در مورد اجتماع موجود باشد؛ یعنی هر دو دارای ملاک‌اند حتی فی مورد الاجتماع.

مثلاً وقتی می‌گوئیم صلاة در دار غصبی، اگر در صلّ و لا تغصب و در مورد اجتماع، ملاک هر دویشان موجود باشد از باب اجتماع است. اگر گفتیم اجتماع امر و نهی جایز است به این معناست که در نماز در دار غصبی، این فعل هم محکوم به وجوب و هم محکوم به حرمت است و بنا بر اینکه قائل به امتناع شویم باید اقوی المناطین را اخذ کنیم «و علی الامتناع بكونه محکوماً بأقوی المناطین أو بحکم آخر غیر الحکمین فیما لم یکن هناك أحدهما أقوى» می‌گویند اگر اقوی الحکمین داشتیم طبق همان عمل می‌کنیم و اگر نداشتیم مطابق حکم دیگری از این دو حکم عمل می‌کنیم.

«و أما إذا لم یکن للمتعلقین مناط كذلك» یعنی به صورت مطلق حتی فی مورد الاجتماع. اگر گفتیم متعلقین ملاکی حتی در ماده‌ی اجتماع هم ندارند «فلا یكون من هذا الباب و لا یكون مورد الاجتماع محکوماً إلا بحکم واحد منهما إذا كان له مناطه أو حکم آخر غیرهما فیما لم یکن لواحد منهما قیل بالجواز و الامتناع» اگر یکی مناط دارد همان حکم فقط موجود است و اگر هیچ کدام مناط ندارد باید حکم دیگری را اخذ کنیم. فرقی نمی‌کند در باب اجتماع امر و نهی، قائل به جواز یا قائل به امتناع شویم. بعد می‌گویند «هذا بحسب مقام الثبوت».

اما به حسب مقام اثبات می‌فرمایند «فالروایتان الدالتان علی الحكمین» دو روایتی که بر دو حکم دلالت دارد «متعارضتان إذا أحرز أن المناط من قبیل الثاني» اگر احراز کردی که هر دو در مورد اجتماع ملاک ندارند منجر به تعارض می‌شود «فلا بد من حمل المعارضة حينئذ بينهما في الترجيح و التخيیر» و اگر هر دو دارای ملاک باشد «فلا تعارض في البين بل كان من باب التزاحم بين المقتضيين» این از باب تزاحم بین مقتضیین است.

بحث ثبوتی مجرد يك بحث علمی است ولی آنچه مهم هست همین بحث اثباتی است. مرحوم آخوند در بحث اجتماع امر و نهی می‌گویند اگر در مورد اجتماع هر دو ملاک نداشتند منجر به تعارض می‌شود و اگر هر دو ملاک داشتند منجر به تزاحم می‌شود.^[1]

ایشان نظیر این مطلب در تنبیهات اجتماع امر و نهی هم ذکر می‌کنند و می‌فرمایند «قد مر في بعض المقدمات أنه لا تعارض بين مثل خطاب صل و خطاب لا تغصب علی الامتناع» بین خطاب صل و لا تغصب روی قول به امتناع تعارض نیست. «تعارض الدليلين بما هما دليلان حاكيان كي يقدم الأقوى منهما دلالة أو سندا بل إنما هو من باب تزاحم المؤثرين و المقتضيين فيقدم الغالب منهما» اگر قائل به امتناع شدیم در صورتی که احدهما ملاک دارد تعارض است و در صورتی که هر دو دارای ملاک است مسئله‌ی تزاحم است.^[2]

پس مرحوم آخوند می‌گویند اگر در باب اجتماع امر و نهی قائل به جواز اجتماع شدیم بحثی ندارد یعنی این متعلق و فعل محکوم به دو حکم می‌شود مثل دو فعل خارجی که ربطی به هم ندارند لا تعارض و لا تزاحم پس مسئله روشن است. اما روی قول به امتناع می‌گویند اگر هر دو در مورد اجتماع ملاک نداشته باشند یعنی یکی‌شان ملاک دارد، تعارض است و اگر هر دو ملاک دارند تزاحم است. پس مرحوم آخوند فرق میان تعارض و تزاحم را وجود ملاک و عدم وجود ملاک قرار دارد که تزاحم را بردند روی تزاحم ملاکی و تزاحم مقتضیین.

نقد استاد محترم بر کلام مرحوم آخوند

اولین اشکال به مرحوم آخوند این است که در تعریف باب تعارض، قیدی بزنید و بگوئید «تنافي الدليلين أو الادله بحسب مقام الدلالة و الاثبات فيما اذا لم يكن لكل واحدٍ منهما ملاكٌ». به بیان دیگر وقتی شما می‌گوئید تعارض در جایی است که هر دو دارای ملاک نباشد پس این قید را در تعریف تعارض بیاورید. چرا وقتی به بحث تعارض می‌رسید چنین قیدی را در تعریف تعارض نیاوردید.

اشکال دوم این است که به مرحوم آخوند می‌گوئیم چرا می‌گوئید تعارض در جایی است که هر دو ملاک نداشته باشند و احدهما ملاک داشته باشند. ربما در بعضی از موارد برای هر دو دلیل ملاک باشد اما بین این دو تعارض باشد. مثلاً فرض کنید اگر يك دليل دلالت بر وجوب و يك دليل دلالت بر استحباب دارد و قابلیت جمع عرفی بین‌شان نباشد یا ممکن است بین الوجوب و الحرمة این مسئله پیش بیاید. در مورد فُقَاع که هم اقتضای حرمت و هم اقتضای جواز در آن وجود دارد اینجا هم تعارض بین جواز و حرمت است.

ملاك برای حرمت در آن است و روی منافعی که دارد ملاک برای جواز و بلکه گاهی اوقات ملاک برای وجوب باشد. فرض کنیم ملاک هر دو هم می‌تواند باشد. آخوند چرا می‌گوید تعارض در جایی است که ملاک برای احدهما باشد. ما در باب تعارض می‌گوییم دو دلیل با هم تنافی و تکاذب دارند. روی قول نائینی فی مقام الجعل وقتی می‌دانیم شارع یا این را گفته یا این را اعم است از اینکه هر دو ملاک داشته باشند یا احدهما ملاک داشته باشد.

در این بحث سه مثال داریم. (1) صلّ و لا تغصب (2) صلّ و ازل النجاسه (3) اکرم العلما و لا تکرّم الفساق. در ماده اجتماع -عالم فاسد- تعارض است. همین جا که می‌گوئیم تعارض است، می‌گوئیم ملاک وجوب که علم است و ملاک حرمت هم که فسق است وجود دارد. اینجا جایی است که هر دو ملاک را دارد. در مورد اجتماع در عالم فاسق می‌گوئیم به ملاک علم است. این قابلیت وجوب اکرام دارد و به ملاک فسق حرمت اکرام دارد. پس هم ملاک وجوب دارد و هم ملاک حرمت دارد.

در صلّ و ازل النجاسه که آقایان می‌گویند تزامم هست روشن است و ملاک در هر دو وجود دارد. در صلّ و لا تغصب مسئله را در باب اجتماع می‌آورند روی قول به امتناع مرحوم آخوند می‌گوید تعارض وجود دارد چون یکی از اینها ملاک دارد و تزامم است اگر هر دو ملاک دارد.

ما روی قول به امتناع نمی‌توانیم بگوئیم هر دو دارای ملاک است منتهی یا شارع امر را آورده و یا نهی را آورده. چه استحاله‌ای دارد که مسئله‌ی تعارض را با فرض وجود هر دو ملاک برای دو طرف مطرح کنیم. در اکرم العلما و لا تکرّم الفساق همه تعارض را در ماده‌ی اجتماع قبول دارند. در تعارض در ماده اجتماع، احد الملائکین وجود دارد. باز تعارض را مطرح می‌کنیم و می‌گوئیم شارع نمی‌تواند هر دو را گفته باشد. تعارض در جایی است که می‌گوئیم شارع نمی‌تواند هر دو را گفته باشد، در تزامم شارع هر دو را گفته اما در تعارض اینطور نیست. تعارض تنافی دلیلین به حسب الدلاله و الاثبات است اعم از این است که ملاک هر دو باشد یا نباشد.

بعضی مثل مرحوم امام (رضوان الله تعالی علیه) می‌گویند در باب صل و لا تغصب که از بحث اجتماع امر و نهی است و اکرم العلما و لا تکرّم الفساق که بحث تعارض است می‌گویند حاکم این فرق عرف است. به عرف که می‌دهی می‌گوید بین دلالت صل و لا تغصب تنافی وجود ندارند. اما بین اکرم العلما و لا تکرّم الفساق تنافی وجود دارد. ایشان می‌گویند حاکم در باب تعارض عرف و در باب اجتماع امر و نهی عقل است. عقل می‌گوید به خاطر دو حیثیت، تعدد عنوان موجب تعدد معنوی می‌شود و اجتماع امر و نهی ممکن می‌شود. نظیر این مطلب در کلمات مرحوم بروجردی آمده. مرحوم والد ما (رضوان الله تعالی علیه) قید و اشکالی بر مرحوم امام دارند.

اولین چیزی که باید تکلیفش را روشن کنیم کلام آخوند است. اینکه تعارض در جایی است که هر دو دارای ملاک نیستند از کجاست؟ ممکن است هم این و هم آن ملاک داشته باشد ولی باز هم تعارض به وجود بیاید. به قول امام که مرجع در باب تعارض را عرف می‌بیند؛ عرف می‌گوید اکرم العلما و لا تکرّم الفساق در عالم فاسق تعارض می‌کند و همین عرف هم می‌گوید این مورد دارای ملاک هر دو هم هست. در همین بحث مبنای امام را بیان کردیم. ایشان فرمود ما برای تعارض تعریف ذکر نمی‌کنیم بلکه باید به عرف بگوئیم کجا تعارض است و کجا تعارض نیست. عرف وجود دو ملاک یا نفی ملاک را دخیل در تعارض نمی‌داند. عرف می‌گوید این دو با هم تکاذب دارند یا ندارند؟ می‌گوئیم علما و فساق عام و خاص من وجه مورد اجتماع دارند و تکاذب دارند ولی در صل و لا تغصب عرف تعارض نمی‌کند، ولو آنجا هم مورد اجتماع دارند ولی آنجا تعارض نمی‌بیند و اینجا تعارض می‌بیند. وجود تعارض و عدم وجود تعارض ربطی به ملاک و عدم ملاک ندارد.

اما روی مبنایی که ما در باب تعارض اختیار کردیم و از آخوند گرفتیم؛ به مرحوم آخوند می‌گوئیم شما اینجا تقریباً از آن مطالب قبل عدول کردید. شما می‌گوئید تنافی الدلیلین بحسب الدلاله و الاثبات. مرحوم اصفهانی این دلالت را به دلالت ظاهری معنا کرد یعنی دالّ در مقابل مدلول. ما گفتیم نه، مراد دلّیلت است. به نظر ما ضابطه این است و البته این ضابطه هم باز عرفی است. اگر ادله‌ی دلّیلت و حجّیت شامل هر دو دلیل باشد بحث تزامم است و اگر شامل احدهما بشود یعنی ادله‌ی حجّیت یکی از اینها را بالفعل -اقتضا را کار ندارم- می‌گوید یکی از اینها دلّیلت دارد، این تعارض می‌شود.

ملاک در باب تعارض این است که هر دو بالفعل مشمول ادله‌ی حجّیت قرار نگیرد. ما مکرر روی آن پافشاری کردیم، خود آخوند

به ما یاد داد. دو دلیل تنافی دارند بحسب الدلالة و الدلیلیه یعنی به حسب الدلیلیه یکی شان ادله‌ی حجیت شامل‌شان می‌شود اما در باب تزاحم ادله حجیت شامل هر دو می‌شود. به حسب دلایلیت شارع هم صلاة را از ما بخواهد و هم ازاله را از ما بخواهد به حسب دلایلیت اشکالی ندارد اما ربطی به ملاک ندارد. ولو مرحوم آخوند در فصل بعد اشاره‌ای به تزاحم می‌کند، ولی به نظر ما در فرق میان تعارض و تزاحم کاری به ملاک نداریم.

مسئله‌ی تعارض و تزاحم مربوط به بعد الجعل است. بعد از جعل یا علم اجمالی پیدا می‌کنیم یکی از این دو نور است یکیش جعل است، یا چنین علم اجمالی پیدا نمی‌کنیم هر دو هست می‌شود تزاحم. اما بحث ملاک مربوط به قبل الجعل است. شارع قبل از اینکه جعل کند می‌گوید این دو یا ملاک دارند یا ندارند. یکیش اقوی است و دیگری اقوی نیست. بحث ثبوتی و اثباتی که مرحوم آخوند کردند در بحث ثبوتی درست است. ما می‌گوئیم هر کدام ملاک دارند اقوی کدام است یا نه؟ ولی این در بحث اثباتی نمی‌تواند دخالت کند که مقوم تعارض یا تزاحم باشد.

قبل از جعل ملاکات می‌توانیم مطرح کنیم یعنی از راه‌هایی کشف کنیم شارع این ملاک را دخیل قرار داده یا نه. اما الآن بحث ما بعد الجعل است و بیان دیگری که در تعارض به آن تأکید کردیم که تعارض کاری به واقع ندارد. ما در این جهت با مرحوم نائینی مخالفت کردیم و گفتیم تعارض وصفی مربوط به ظاهر است. کاری به واقع نداریم، نه کار به جعلش داریم و نه کار به ملاکش داریم در واقع. به ما چه ارتباط دارد هر دو ملاک دارند یا نه؟

دو دلیل هستند یا تنافی به حسب دلایلیت دارد یا ندارند، اگر تنافی به حسب دلایلیت داشتند می‌شود تعارض خواه هر دو ملاک داشته باشد یا احدهما ملاک داشته باشد. کاری به اینها نداریم می‌گوئیم به حسب دلایلیت در ظاهر ادله‌ی حجیت نمی‌شود هم بالفعل این را شامل بشود و هم بالفعل او را شامل بشود. اگر بخواهیم دایره‌ی اشکال را عمیق‌تر کنیم به مرحوم آخوند می‌گوئیم شما که می‌فرمائید احدهما ملاک است معنایش این است که یکی از اینها مشمول ادله‌ی حجیت نیست واقعاً و اصلاً ملاک ندارد پس چطور تعارض را درست کنیم؟

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] كفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص: 154 و 155: أنه لا يكاد يكون من باب الاجتماع إلا إذا كان في كل واحد من متعلقَي الإيجاب و التحريم مناط حكمه مطلقاً حتى في مورد التصادق و الاجتماع كي يحكم على الجواز بكونه فعلاً محكوماً بالحكمين و على الامتناع بكونه محكوماً بأقوى المناطين أو بحكم آخر غير الحكمين فيما لم يكن هناك أحدهما أقوى كما يأتي تفصيله. و أما إذا لم يكن للمتعلقين مناط كذلك فلا يكون من هذا الباب و لا يكون مورد الاجتماع محكوماً إلا بحكم واحد منهما إذا كان له مناطه أو حكم آخر غيرهما فيما لم يكن لواحد منهما قیل بالجواز و الامتناع هذا بحسب مقام الثبوت. و أما بحسب مقام الدلالة و الإثبات فالروايتان الدالتان على الحكمين متعارضتان إذا أحرز أن المناط من قبيل الثاني فلا بد من حمل المعارضة حينئذ بينهما في الترجيح و التخيير و إلا فلا تعارض في البين بل كان من باب التزاحم بين المقتضيين فربما كان الترجيح مع ما هو أضعف دليلاً لكونه أقوى مناطاً فلا مجال حينئذ لملاحظة مرجحات الروايات أصلاً بل لا بد من مرجحات المقتضيات المتزاحمات كما يأتي الإشارة إليها.

[2] كفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص: 174 و 175: قد مر في بعض المقدمات أنه لا تعارض بين مثل خطاب صل و خطاب لا تغصب على الامتناع تعارض الدليلين بما هما دليلان حاكيان كي يقدم الأقوى منهما دلالة أو سنداً بل إنما هو من باب تزاحم المؤثرين و المقتضيين فيقدم الغالب منهما و إن كان الدليل على مقتضى الآخر أقوى من دليل مقتضاه هذا فيما إذا أحرز الغالب منهما و إلا كان بين الخطابين تعارض فيقدم الأقوى منهم دلالة أو سنداً و بطريق الإن يحرز به أن مدلوله أقوى مقتضياً

هذا لو كان كل من الخطابين متكفلا لحكم فعلي و إلا فلا بد من الأخذ بالمتكفل لذلك منهما لو كان و إلا فلا محيص عن الانتهاء إلى ما تقتضيه الأصول العملية.